

آنا تول فرانس

بقلم جناب آقای

دکتر قاسمی

- ۲ -

آنا تول فرانس از جنبه فکر و فلسفه

حالا ببینیم آنا تول فرانس چه افکاری را در طی کلمات می پروراند، اینجا اول مشاجره است زیرا بطوریکه گفتیم در قسمت بلاغت و شیرینی گفتار با اتفاق همه حد همین است سخندانی و زیبایی را .

اما در قسمت فکر و فلسفه او صحبت زیاد است .

از زمان حیات آنا تول فرانس مخصوصاً بعد از مرگ او تا این تاریخ هر سال جماعتی در پیرامون آراء و افکار او چیزهایی نوشته اند اما اختلاف رأی و تشتت عقیده در باره او او مانند سایر بزرگان بعدی است که انسان دچار حیرت و تعجب میشود . هر کسی او را صاحب يك قسم فکر پنداشته و چیزی از افکار او را گرفته تا آنجا که یکی از نقادان موسوم به ژاک روژن ۱ میگوید هر کس در هر عالمی باشد میتواند خود را شاگرد و پیرو آنا تول فرانس شمرد برای اینکه آنا تول فرانس ناکفته بی نگذارده هر خواننده بی از بوستان وسیع افکار و آراء او میتواند چند گلی برای آراستن خود بچیند .

این حرف تا اندازه بی صحیح است و درباره حافظ ما هم صدق میکند زیرا حافظ و آنا تول فرانس در عالم تحقیق و بیان معانی طوری سخن رانده اند که هر خواننده بی چیز خاصی از سخن آنها استنباط می نماید و غالباً استنباط او نمونه سخن فکر خود اوست، بقول ملای رومی :

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درویش من نجست اسرار من
در قصص اساطیری هند از جمله معجزاتی که بیک آلهه موسوم به « کریشنا » نسبت داده شده این است که وقتی کریشنا متجسس شده در صحرا با دختران چوپان میرقصید و رقص

او طوری بود که هر دختری یقین داشت که کریشنا در آن واحد با همه ایشاں میرقصند . علت این است که آنانول فرانس و حافظ بمعنای معمولی مدرسه می فیلسوف نبوده اند و مکتب فلسفی خاصی بارعایت اصول و ترتیب معین تأسیس نکرده اند زیرا گفتار آنها از حیث صورت و شکل مخالف با نظامی است که ارباب مدارس فلسفی رعایت نموده اند و آن نظام و ترتیب را اساس و مبنای فلسفه خود قرار داده اند باضافه فکر آنها آزادتر از آن بوده که مقید بمکتب خاصی شده در خم یک کوچه این است و جز این نیست بگویند .

آنانول فرانس میگوید درمحوطه افکار بشر یقین قطعی وجود ندارد

حافظ هم میفرماید :

غلامت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست

یا آنکه :

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست حاصل آنکه اینها تعصب و تحزب را نشانه خامی فکر و موجب جدال و نزاع می دانسته اند بختگی فکر و بلندی نظر آنها بدرجه می بوده که هفت شهر عشق را گشته هیچ رنگ تعلقی پذیرفته اند .

چه خوب فرموده ملای رومی :

این جهان همچون درخت است ای غلام ما بر او چون میوه های نیم خام

سخت گیرد خامها مر شاخ را

زانکه در خامی نشاید کاخ را

چون بیخت و گشت شیرین لب گزان

سست گیرد شاخها را بعد از آن

سخت گیری و تعصب خامی است

تا جنبی کار خون آشامی است

خلاصه آنانول فرانس داعیه ایجاد فلسفه خاصی و بحث تازه می ندارد در مقدمه کتاب

«عقاید ژروم کوانیار» راجع بزبان حال خود مسیو کوانیار میگوید :

«مسیو کوانیار بفکر بنای فلسفه تازه می نبود زیرا بنای کاخ فلذقی اضافه بر مواد

و مصالح مستازم گل ملاطی است که آن مواد را بهم چسبانیده و بیکدیگر متصل نماید گل

ملاطی که فلاسفه بکار میبرند سفسطه است او فاقد این هنر بود که با گل ملاط سفسطه بتواند

بنائی بسازد و کاخی برپا کند برای فلسفه سازی باید مانند دکارت و بیکن بود که وجود خود

را حقیقت مسلم غیر قابل انکار دانستند در حالی که هر وجود دیگری را وهم و سراب باذر

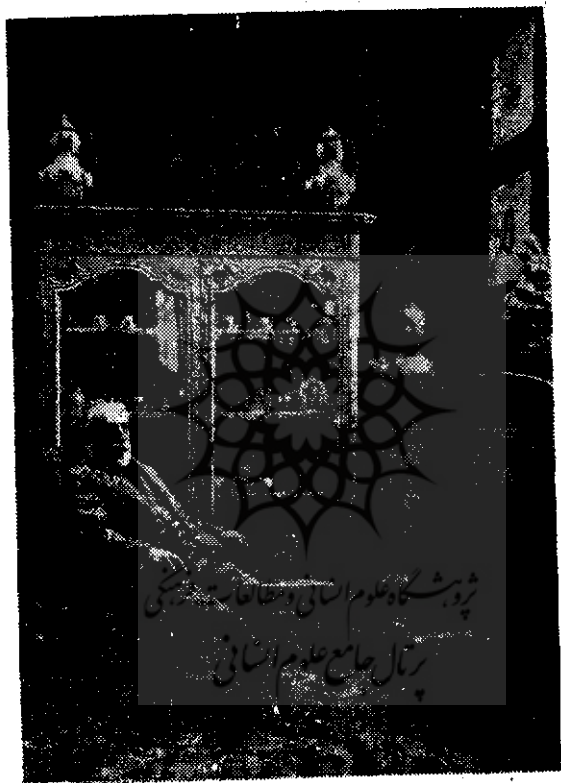
معرض شك و پندار انگاشتند .

با این که خود از راضی نیست که نام فیلسوف باو اطلاق شود ولی چون او مانند هر

نویسنده می در نوشته های خود غرض خاص و مقصود معینی را تعقیب میکند همان قصد و

غرض بالاخره باید فلسفه او نامیده شود .

از این جهت گوئیم آناطول فرانس فیلسوفی است مانند عمر خیام و ایسکور اهل شك یعنی درحقیقت هیچ حقیقتی مطمئن نیست و در غلط بودن بسیاری از چیزهایی که مردم آن ها را باطل و غلط شمرده اند شك دارد ، میان بد و خوب و صحیح و غلط سرگردان است گاهی برای پیدا کردن حد تمیز و تشخیص بین خطا و صواب و بد و خوب بعدی دقیق و باریک می شود و بخود رنج می دهد که واقماً دل انسان بحال او می سوزد ولی بعد از همه



آناطول فرانس در کتابخانه خود

تفکرات عمیق و رنج ها باز می بینیم بجای نرسیده یعنی ندانسته که در این جهات بیج در بیج حقیقت چیست و باطل کدام است چه چیز خوب و چه چیز بد است بالاخره بعد از همه موشکافیها و کنجکاوها با خیام هم آواز میشود که :

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر يك سخنی از سر سودا گفتند ز آن روی که هست کس نمی یارد گفت

عرفا می گویند در مراحل ترقی و سیر بطرف کمال اولین مرحله وادی شک و رب است که سالک تا از آنجا نگذرد بسر منزل یقین ولو یقین منفی باشد نمیرسد .
 شك آناتول فرانس از این قبیل است یعنی شك پسنديده و مطلوبی است .
 این حرف عرفا که برای سیر تکاملی يك فرد صدق میکند در تکامل يك قوم هم صادق است زیرا هر تقدم و ترقی که در علوم و فنون و آداب و موسیقی و قانون و نظامات اجتماعی و اخلاق و عقائد پیش آمده حاصل دو چیز است :

اول تخیل امور و اوضاعی که بهتر از آنچه باشد که فعلاً موجود است دوم کوشش در راه متحقق کردن و بعالم فعلیت در آوردن آن خیال ولیکن باید دانست که اِسنان وقتی در پی تخیل امور بهتر بر میآید که در صحت امور موجود شك بنماید اگر دنیای علم و فلسفه و فکر و صنعت در هر عصری هر چه داشت همان را صحیح و غیر قابل تنبیر میدانست در صحیح بودن آن یقین میداشت و هیچ شك و تزلزل بخود راه نمیداد ، هیچ ترقی و پیسرفتی حاصل نمیکرد و سطح علم و معرفت همان بود که بود .

قسمت معظمی از ترقی علوم و کشف این همه اسرار طبیعت مزهون مساعی معدودی از ابناء بشر است از قبیل کیلرها ، گالیله ها ، نیوتون ها ، لاورازیه ها ، داروین ها ، باستور ها ، این شتین ها ، که در اصول مسلمة مقبول خاص و عام عصر خود شك و تردید نموده اند . برای حصول این مقصود یکی از بهترین وسائل خواندن کتابهای آناتول فرانس است که چون بدقت خوانده و فهمیده شود زنجیر های اوهامی را که روح انسان را مقید داشته و آدمی را چشم بسته و سرگشته ساخته سست نموده و از میان میبرد .

در این جا مناسب است تذکر دهنده شود که کتابهای آناتول فرانس در نتیجه احاطه مصنف غالباً بر از نکات و اشارات تاریخی و علمی و فلسفی و صنعتی و ادبی است بدینجهت برای خوب فهمیدن آنها لازم است خواننده تا اندازهی با مرجع های اشارات مزبور آشنا باشد باین علت است که تا موقعیکه خواننده با او آشنا نشده نوشته های او را مشکل و زنده می پندارد .

خلاصه آنا تول فرانس مانند خیام و حافظ بر خلاف فیلسوف معروف دکارت که میگفت « فکر میکنم پس هستم » میگوید « نمی فهمم پس نمیدانم چه هستم »

بلی خیام و حافظ و آناتول فرانس با اختلاف مولد و منشأ و زبان و زمان و مکان و دوره و محیط هر سه در پی ادراك معانی خلقت و آغاز و انجام هستی و حقیقت و ماهیت اشیاء باریک و کنجکاو شده سالها رفته اند ولی در يك نقطه بهم رسیده اند و در يك جا با هم تلاقی نموده اند و آن سر منزل لادری و سرگردانی است .

خیام نیشابوری گفته :

دوری که در او آمدن و رفتن ماست آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نزندمدی در این معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست
حافظ شیرازی فرموده :

حدیث از مطربومی گوورازدهر کمتر جو که کس نکشود و نگشاید بحکمت این معیارا
آنانول فرانس پارسی هم که کاروان فکرش بعد از آنها براه افتاده بالاخره بآت
دو مرد بزرگ رسیده میگوید :

تمام افکار بشری مورد تأمل و تردید است و هرچه از عقل زائیده شده عقیم و بلا
نمر است .

آنانول فرانس دریکی از کتابهای خود در ضمن نقل خواطر روزهای کودکی خویش
میگوید هشت یا نه ساله بودم روزی با یکی از همدرسان خود از مکتب خاه بر میکشتم
درواه از رفیقم پرسیدم که کتاب چگونه درست میشود جواب داد چند صفحه کاغذ رایکدیگر
دوخته جلد میکنند و روی صفحات آن چیز مینویسند کتاب میشود تأملی نموده گفتم الان
میروم و کتابی مینویسم چون بخانه برگشتم با کمک مادر چند صفحه کاغذ را بهم دوخته با
کاغذ رنگینی جلد نموده شروع بنوشتن نمودم و این نخستین کتابی است که تصنیف نموده‌ام
در صفحه اول کتاب اصول دین کاتولیکی را که در مکتب خانه آموخته و از حفظ میدانستم
نوشتم، سطر اول این سؤال بود :

خدا چیست ؟

در سطر دوم جواب آن سؤال را نوشتم که خدا پدر آسمانی ماست که همه را خلق
نموده و روزی میدهد الی آخر .

پس از نوشتن چند سطر با شوق نزد مادر دویده کتاب خود را باو نشان دادم مادرم
نگاهی بان انداخته گفت بسیار خوب نوشته‌می اما در سطر اول بعد از جمله خدا چیست باید
علامت استفهام بگذاری و الا غلط است گفتم چرا غلط است گفت چون چیزی را نمیدانی
و میبرسی باید باعلامت استفهام بنویسی . گفتم مادر جان درست است اگر انسان چیزی را
نداند باید باعلامت استفهام بنویسد ولی من که میدانم خدا چیست پس حاجتی باعلامت
سؤال و استفهام نیست خلاصه مادرم نتوانست مرا وادار بان نماید که يك علامت استفهام
بکار ببرم بعد میگوید مادر جان کاش زنده بودی و امروز که سالها از آن تاریخ میگذرد
مرا میدیدی چگونه عوض شده‌ام آنروز زیر بار يك علامت استفهام نرفتم ولی حالا درین
علامت های بیشمار فرقم شش جهت مرا علامتهای استفهام فرا گرفته اگر مرا بینی دلت
بعالم خواهد سوخت .

آنانول فرانس هر نوع کتابی را بدقت خوانده بجمیع مباحث بشری آشنا شده بر اوضاع و افکار جمیع قرون اطلاع حاصل نموده این همه غوغا و هیاهو و تضارب افکار و آراء بشر را خوانده و مورد تأمل قرار داده است؛ از آثار قدمای مشرق زمین و یونان و روم و اسکندریه گرفته تا آخرین مباحث علوم تجربی و قطعی و تازه ترین صحبت های علوم حیاتی امروز همه را حلاجی نموده در نتیجه زیاد دانستن عاقبت هیچ چیز ندان شده و گفته:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

باین معنی که در صحت همه چیز شك و تردید کرده و بسیاری از چیزهایی را که سایرین بدیهی و مسلم دانسته اند او غامض و مشکوک شمرده است .
شك و تناقض گویی نتیجه طبیعی جمع آوری و متراکم شدن معلومات متنوع و متنشت است در یکجا .

بول والر (۱) که پس از مرگ آنانول فرانس بجای او باکادمی فرانسه پذیرفته شد در خطابه و ورودی باکادمی در طی صحبت از شك و تناقض گویی آنانول فرانس میگوید بعقیده من عمر تمدن يك قوم باید با مقدار تناقض گوییها و شك و تردیدهایی که در آن تمدن متراکم شده اندازه گرفته شود .

بلی ترقی سریع علوم قطعی یعنی علومیکه تکیه گاهشان حس و تجربه و اختیار است در صد سال گذشته و تحول نظرهای علمی دوره های پیش و گرد آمدن اطلاعات بسیار در علوم حیاتی مخصوصاً در فیزیولوژی و تقدم در علم معرفه النفس و تحلیل نفسی و شناسایی جهاز عصبی و دخول اصول نشو و ارتقاء در همه علوم پذیرفته شدن عقیده نسبی بودن قضایا و احکام علمی یعنی عقیده هانری بو انکاره و این شتین ؛ اینها همه بطوری کاخ فلسفه و آراء را بهم زده که بالطبع آخرین مرحله سیر کاروان فکر سر منزل لادری خواهد بود و هر کس احاطه و اطلاعش بمقام آنانول فرانس برسد دچار همان سرگردانی و شك و - پرت خواهد شد .

بقول خود آنانول فرانس در کتاب بیرنوزیر (۲) : « باید منتظر بود فلسفه ای پیدا شود که بعدی عمومی و کلی و وسیع و عمیق باشد که تمام این تناقض ها را بتواند بایکدیگر آشتی بدهد و در یکجا جمع نماید . »

تا آن فلسفه پیدا نشده فلسفه های کنونی اطمینان خاطر و یقینی با آنانول فرانس نخواهد داد در جائی از حکمت طبیعی بحث نموده میگوید :

« شناختن طبیعت چیست ؟ آیا غیر از هوس رانی و تفنن حواس ماست ؟ این همه

اسباب و ادوات تحقیقات علمی که اطاقهای کار علما را پر کرده بچه درد میخورند غیر از آنکه با حواس ما کم کرده جهل ما را نسبت بطبیعت بزرگتر و درشت تر میکنند؟ فرق دانشمند ترین دانشمندان ما با جهال در این است که سرگرمی او با اغلاطی است درشت تر و مبهم تر.

مقصودش اینست که هیچ يك از اینها جواب «چرا» و «چه چیز است» را نمیدهند و نمی توانند بدهند.



صورت آنا تول فرانس يك سال قبل از مرگ او

بقول حافظ :

چینست این سقف بلند ساده بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
یا :

گره زدل بکشاوز سپهر باد مکن
که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد

یا بگفته خیام :

آن بیخبران که درّ منی سفتند در چرخ انواع سخنها گفتند
آگه چونگشتند براسرار جهان اوّل ز نغمی زدند و آخر خفتند

در کتاب حیات ادبی میگوید :

«دو آینه بودند یکی مستوی و یکی مقعر هر دو عکس درختی را نمایش میدادند یکی آنرا راست نمایش میداد و دیگری کج ، بین دو آینه نزاع در گرفت هر يك نمایش خود را مطابق حقیقت واقع میدانست و نمایش دیگری را غلط و باطل» .

آنانول فرانس غالب مباحث علمی را از همین قبیل می شمارد و بدین جهت در حقایق مسلمة علوم مجال شك و تردید را وسیع میدانند مثلاً درباره حقایق ریاضی میگوید :

«علم هندسه راستی از بدایع هوش بشر است ولی افسوس که اعداد متفرع بر زمانند و خطوط متفرع بر فضا در صورتیکه این دو خود از تخیلات انسان است در خارج از انسان نه ریاضی است نه هندسه می ، این خود علمی است که با همه اصالت و استقلالی نه از خود جلوه میدهد ما را از خودمان بیرون نینبرد» .

باید دانست که شك در موضوعی محرک فکراست انسان تا در قصبه می شك نکنند در آن فکر نخواهد کرد میتوان گفت شك خدیر مایه ترقی و تقدّم است .

علمای معرفه النفس میگویند قسمت عمده افعال انسان بر اهنمائی غریزه و عادت انجام میشود لذا انسان همیشه و در هر کار با فکر سر و کار ندارد و فقط وقتی زحمت تفکر بخود میدهد که بضرورت تفکر دچار شده باشد یعنی پیش آمد غیر عادی و نا معهود و بطور خلاصه مشکلی حیرت آور و موجب شك پیش آمده باشد اینجاست که انسان دست بدامن فکر میزند .

پس تفکر وقتی است که نظام عادی بنامی برخورد و چون قسمت عمده افعال انسان و تقریباً نود و نه در صد افعال غریزی و عادی و بحکم تقلید و لاعن شعور است برای تفکر بیش از يك در صد جا باقی نیمانند و اینجا درست همان جاهایی است که انسان دچار شك و حیرت و تردید می شود .

در علم تربیت مقرر است که معلم باید بوسیله پیش آوردن زمینه های غیر عادی و طرح مشکلات و انفاء شك شاگرد خود را بتفکر وادار کند ، اساس روش سقراط در تعلیم همین بود که مستمعین خود را بشك میانداخت تا بفکر جستجوی حقیقت بر آیند و همین روش بود که گناه سقراط شمرده میشد و میگفتند اخلاق جوانان را فاسد میسازد .

غالب مردم اینطورند که هر چه را در کتاب و مجله بخوانند باور کنند یا هر حرفی را که مورد قبول عده می باشد قبول کنند بدون اینکه کوچکترین شک در صحت آن نمایند

و بفکر نقد و بازرسی آن بیفتند و در خطا بودن یا صواب بودن آن امان نظری کنند علت این است که تصدیق کور کورانه و تقلید و متابعت رأی دیگران همیشه آسانتر و کم خرج تر است از اجتهاد یعنی پیدا کردن رأی خاص بوسیله استدلال صحیح و بعلاوه قابلیت ایحاء یعنی استعداد بگرفتن تلقین میلی است فطری انسان و در حقیقت بسیاری از آراء و معتقدات ما که ما بابتکار آن افتخار میکنیم و قنیکه رسیدگی میشود می بینیم نتیجه تأثیر محیط و مجتمع ماست .

خلاصه آنانول فرانس اهل شك است جز در بینوایی بشر بهیچ چیز یقین ندارد و جز جمال و موزونیت و زیبایی هیچ چیز خاطر او را قرین آرامش و سکون نیسازد سعادت را هم فقط در لذت و خوشی میداند و زبان حالش همان بیان دو رفیق طریقت خود حافظ و خیام است که یکی میفرماید :

حدیث از مطربومی گوورازدهر کمتر جو
که کس نکشود و نگشاید بحکمت این معمارا
و دیگری میسراید :

دوران جهان بی می و ساقی هیچ است بسی زمزمه نای عراقی هیچ است
هر چند در احوال جهان سینگریم حاصل همه عشرت است و باقی هیچ است
در مقدمه کتاب « عقاید ژروم کوانیار » میگوید :

« بقیه من ایسکوروسن فرانسوا داسیز (۳) بهترین و مخلص ترین دوستانی هستند که بشریت در طول این سیر گمراهانه خود یافته است ایسکور روح مردم را از هراس های موهوم راحت کرد و گفت باید معنی سعادت را با ساختن ضعیف و سرشت ناسازگار انسان متناسب کرد سن فرانسوا که مهربان تر و احساس تر بود ادراک سعادت را در خیال پروری دانست و خواست که دیگران مثل او از لذت انزوای دلکش و فرح بخشی کامیاب شوند آری هر دو خوب بودند یکی واسطه آنکه پرده خواب و خیال را درید و دیگری بواسطه آنکه عالمی از خواب و خیال ایجاد کرد که کس در آن بیدار نشود .

این است اساس فلسفه فرانس و معوری که غالباً افکار او همه بدور آن میچرخد هر چه در هر جا گفته یا نوشته است در باره اشخاص و اقوام ، علوم ، عشق ، جمال ، زن و غیر ذلك همه از فروغ همین فلسفه است .

البته مؤسس مبانی این فلسفه آنانول فرانس نیست تاریخ فلسفه نشان میدهد که مکتب شك و تردید از قدیم ترین زمانهای تاریخ فلسفه وجود داشته و مردمان نامدار از قبیل پیروان ایسکور ، ابن باجه اندلسی ، ابوالعلائی معری ، عمر خیام بظهور آورده و مخصوصاً در قرن هجدهم میلادی در اروپا پیروان بسیار داشته و البته آنانول فرانس در همه این مکتبها

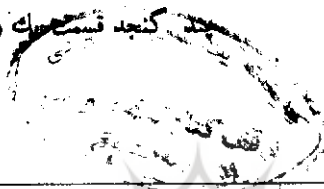
مطالعات عمیق نموده چیزی که هست این است که او شاگرد زودباور و ساده این مدارس نبوده بلکه از بسیاری جهات بر بسیاری از اساتید این فلسفه برتری داشته است زیرا تا آخر زمان باو مجال داده که آراء همه را مطالعه کند و افلاطون و پلوتارخ و دریکجا جمع نماید و در نتیجه نه فقط در آراء سایرین مجال شک و تردید را وسیع بیابد بلکه گاهی در شک خود هم دچار شک شود و لبخند مستهزانه میرا که بسایرین میزند بخود هم بزند.

دیگر تفصیل این مطالب را باید از خواندن آثار او بدست آورد یعنی از خود آنانول فرانس شنید.

این مختصر بمنزله مدخل و راهنمای است برای کسانی که با این نویسنده بزرگ هنوز آشنا نشده اند والا :

گر بریزی بحر را در کوزه می

چند گنجشک در کوزه می



در تأسف بر گذشته و بی نصیبی از هنر

شد آن مودت و آن دوستی و آن ایام
 خرد اسیر هوی گشته و دل آن دو چشم
 از این سرای بر من نوید بود و رسول
 مرا ز جود ملوکان و مهتران زمین
 همیشه خانه ام از لیکوان زیبا روی
 بسایه که بروی نگار کردم روز
 دو دست عادت کرده فرو کشیدن زلف
 بهار تازه شکفته مرا همیشه پیش
 من و جهان دو همال و قرین ساخته خوی
 نگام بود مرا بر سر زمانه یکی
 اکنون که نهتم افزو تر است و نعمت کم
 بیابان نگرم کز یکی ضعیفک شاخ
 همی ز بهر مانی کاورد بیصد رنج
 نه بر کندش ز جای و نه باز آرد زاب
 بروزگار فرون تر شود درخت همی
 کرا هنر یفزاید چرا بگاهد مال
 مگر ستاره دانش که او فتاد نخست
 (از منصور منطقی رازی از شعرای آل بوینه)

که بر مراد دل خویشتن نهادم کام
 زمانه پیش من آورده هر چه بودم کام
 و ز آن نگار بر من درود بود و سلام
 سرای زمین دیوار بود و سیمین بام
 چو کعبه بود بهنگام کافری ز اصنام
 سبید روز که کردم برف خویشان شام
 دو لب ببوسه خوبان گرفته خوری مدام
 چو نو بهار شکفته بیابخ در بادام
 بنم زمانه و یاران من سپرده زمام
 کشیده گشت کتون و گسسته گشت نگام
 دل بشادی خو کرده سه مرد آ آرام
 بروزگارش سروی کند بلند قیام
 یار دارد او را دوازده مه قام
 نه بگلاند از شاخ و ندهدش دشنام
 مرا کمی است بیبری همی در این هنگام
 اگر نه زین دویکی هست بر حکیم حرام
 ابر مقابله خواسته ۳ گرفت مقام

۱ - نهدت در اینجا بمعنی حرص و ولع است ۲ - مخضف گیرد - ۳ - خواسته یعنی مال و متاع و دارائی